

جستاری در مناسبات سیاسی ایران و عثمانی از برآمدن سلسله قاجار تا انقلاب مشروطیت

حسن شه نهاد کلانکش^۱
فواد پور آرین^۲

چکیده

ابتدای تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی به سده نهم هجری قمری باز می‌گردد، با تأسیس سلسله شیعی مذهب صفویه، پایه اختلافات و کشمکش‌های مابین دو کشور بیش از گذشته زیاد گردید. در زمان حکومت قاجار نیز عامل استعمار زمینه تازه‌ای را در روابط دو کشور رقم زد به طوری که با ظهور قدرتهای جدید نظیر آلمان، فرانسه و ... تلاش آنها برای رخنه در شرق در مناسبات سیاسی ایران و عثمانی تأثیر بسزایی داشت. در این زمان علاوه بر تضاد مذهبی و عوامل خارجی تأثیرگذار بر روابط ایران و عثمانی اختلافات ارضی و مرزی، وجود ایلات و عشایر مرزنشین، اختلاف و رقابت دو کشور بر سر مسئله حکمرانی در شهر زور، وجود اماکن مقدسه شیعیان در عتبات عالیات و سخت‌گیری دولتمردان عثمانی در قبال زوار ایرانی، مسئله وهابیت و بابیت و مواردی از این قبیل از جمله مسائلی بودند که تنش‌های موجود بین دو کشور همجوار را تشدید می‌کردند بنابراین در پژوهش حاضر سعی می‌شود با استفاده از اسناد و مدارک تاریخی تا حد امکان به مسایل اخیرالذکر پاسخ قانع‌کننده‌ای داده شود.

کلید واژه‌ها: ایران، عثمانی، تباین عقیدتی، مسائل ارضی و مرزی، حجاج و زوار، ایلات و عشایر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱. کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی. Hassan.shk64@gmail.com

^۲. دانشیار دانشگاه خوارزمی تهران.

An Investigation into Iran-Ottoman Political Relations Between the Qajar Dynasty and the Constitutional Revolution

Abstract

Beginning of the history of Iran and Ottoman diplomatic relations Trace back to the ninth century, AH to the time of *Amir Teimour Gorgani*. And, by the establishment of Safavid dynasty, basics of disputes and conflicts between the two countries Increased over the past.

Furthermore, In Qajar Era Colonization factor gave for Iran and Ottoman relations new dimension and by the emergence of new powers like Germany and France and their attempts to penetrate into east had an impact on Iran's and Ottoman relationships. In this period besides religious conflicts and effective external factors on Iran's and Ottoman relationships, other yardsticks like border and territorial disputes, existence of frontier nomadic and *Ilat*, disputes and competition between the two countries over the governance on Zure city, existence of Shi'a holy sites on the Holy Shrines, Ottoman government crackdown against Iranian pilgrims, and the Wahhabis and Babbitt issues and the like doubled disputes between Iran and Ottoman relationships.

Keywords: Iran, Ottoman, Ideological Inconsistency, border and territorial disputes, pilgrims, nomadic and *Ilat*, Baha'ism and Wahhabism, first and second Erzurum treaties, Exiled intellectuals.

مقدمه

تاریخ مناسبات ایران و عثمانی از یک پیشینه دیرینه‌ای برخوردار است و سرآغاز آن به اوایل سده نهم هجری قمری باز می‌گردد در واقع با برخورد امیر تیمور گورکانی و سلطان بایزید عثمانی در جنگ آنقره (آنکارا) در سال ۸۰۴ ق/ ۱۴۰۲ مبنای اختلافات و تنش‌های بین دو کشور ریخته شد. با تأسیس سلسله شیعی مذهب صفویه به سال ۹۰۷ ق/ ۱۵۰۱ م این دشمنی‌ها بیشتر شد. تأسیس این سلسله برای سلاطین سنی مذهب عثمانی که ادعای خلافت داشتند به راحتی پذیرفتنی نبود. بنابراین ترکان عثمانی برای اینکه بتوانند از این امتیاز در جهت مشروع نمایاندن خلافت ایشان

استفاده کنند با تمسک به ادعاهای واهی از اواسط سلطنت شاه اسماعیل اول (۹۳۰-۹۰۷ ق) تلاش نمودند تا زمینه‌های لازم را برای مقابله با دولت نوبنیاد صفوی فراهم سازند. تلاشهای نادرشاه برای پایان دادن به اختلافات دیرینه ایران و عثمانی چندان مفید واقع نگردید و با عدم توافق بر سه پیشنهاد نادر به ویژه پیشنهادات مذهبی وی تلاشهای نادر عقیم ماند. در دوره زندیه اختلافات دو کشور بر سر اشغال مناطق مرزی و وجود اماکن مقدسه شیعیان در خاک عثمانی و سخت‌گیری عثمانی‌ها در قبال زوار و حجاج ایرانی و چند عوامل مهم دیگر روابط ایران و عثمانی را تحت الشعاع خود قرار داد.

با تأسیس سلسله قاجار در روند مناسبات ایران و عثمانی تغییر بنیادی حادث نشد و مشخص‌ترین مظهر اختلافات دو کشور مسائل مربوط به سرحدات دو کشور بود. ادعای عثمانی‌ها مبنی بر مالکیت مناطق مختلفی چون قطور، زهاب، محمره و غیره... و اختلافات مرزی و ارضی، مسئله ایلات و عشایر و پناهندگی یکی از آنها به خاک همسایه، ظهور فرقه‌هایی چون بابیت، وهابیت و بهائیت و حمایت قدرتهای خارجی و حمایت از روشنفکران تبعیدی یا فراری از جمله مواردی بود که تعارضات و دشمنی‌ها موجود در این دوره را تشدید ساخت و به رغم انعقاد عهدنامه‌های ارز روم اول و دوم و تشکیل کمیسیون‌های تحدید حدود اختلافات بر سر زهاب و برخی مناطق غربی ایران به بعد از سقوط امپراطوری عثمانی و برقراری رژیم پادشاهی در عراق نیز کشیده شد. با این ملاحظات در این پژوهش سعی می‌شود به این مسئله پرداخته شود که: چه عواملی در تنش بین دو دولت ایران و عثمانی موثر بوده است و تاکتیک‌های هر دو دولت برای غلبه بر دیگری چه بوده است؟

امید است که با پاسخ به این مسئله، به یکی از مسائل مهم تاریخی که از دیده پژوهشگران معاصر پنهان مانده است پاسخ قانع کننده ای داده شود و این جدید بودن موضوع را می‌رساند. همچنین باید گفت که در مورد پیشینه موضوع مورد بحث، پژوهش مستقلی صورت جز این که در برخی از مدارک به طور گذرا به برخی از جنبه‌های تنش بین دو دولت اشاره شده است بنابراین پژوهش حاضر تکمیلی برای تحقیقات قبلی محسوب می‌شود.

نظری اجمالی به عوامل موثر در روابط دو دولت ایران و عثمانی

از بارزترین مولفه‌های اختلافات بین ایران و عثمانی مسائل مربوط به سرحدات دو کشور بوده که همیشه سیاست این دو کشور مسلمان را توجیه کرده است به طوری که سایر مسایل را هر چند ریشه‌های عمیق داشتند، تحت الشعاع قرار می‌داده است. از اسناد و نوشته‌های تاریخی استنباط می‌شود سرحدات غربی دوره زمانی طولانی موضوع مجادلات و کشمکش‌های ایران و عثمانی بوده است و هیچ‌گاه به طور قطع خط سرحدی دو کشور مشخص و علامت‌گذاری نگردیده بود.

از اسناد چنین دریافت می‌گردد که از زمان شاه عباس اول و مبادله عهدنامه‌ی صلح استانبول تا انعقاد عهدنامه کردان در سال ۱۱۵۹ ق که بین نادرشاه افشار و سلطان محمود اول بسته شده بود

تعیین حدود را به عهد قدیم معتبر و مربوط می‌کرده است. به دنبال جنگهای دوره سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار و انعقاد قرار داد ارزروم اول در سال ۱۲۳۸ هـ قوت و اعتبار عهدنامه کردان برقرار بوده است.

تا اواخر حکومت محمدشاه قاجار هم مذاکره و گفتگوی اساسی که باعث حل اختلاف مرزی دو کشور شود انجام نپذیرفت. تا اینکه با آغاز تجاوزات سرحدی از طرف عثمانی‌ها و اعتراض آنها نسبت به حاکمیت ایران در بخشی از زهاب، اختلافات دو کشور بالا گرفت این امر در نهایت باعث عقد قرارداد و انعقاد عهدنامه‌ی ارزروم دوم به سال ۱۲۶۳ هـ ق بین طرفین گردید ولی عثمانی‌ها با طرح ایضاحات چهارگانه (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۴ - ۴۳) و اینکه برخی از مفاد قرارداد ارزروم دارای ابهاماتی باقی بوده، از تصدیق نامه قرارداد خودداری کرده و عملاً وقفه‌ای را در علامت‌گذاری و تحدید حدود دو کشور ایجاد نمودند طرح ایضاحات چهارگانه از طرف عثمانی‌ها و عدم پذیرش آن از سوی ایران باب جدیدی را در روابط دو کشور مفتوح ساخت دولت عثمانی برخلاف تعهداتی که در قراردادهای ۱۰۴۹ و ۱۰۵۹ هـ ق در قبال ایران نموده بود ادعای حاکمیت بر مناطقی چون قطور، محمره، زهاب، سلیمانیه نمود و بدین ترتیب خصومت بین دو کشور را بیشتر کرد. همان، ۶۰-۶۳). سه سال بعد از انعقاد قرارداد ارزروم دوم در سال ۱۲۶۶ هـ ق اولین کمیسیون مرزی با پیشنهاد سفرای دول واسطه یعنی روس و انگلیس برگزار گردید اما این کمیسیون به نتیجه نرسید و به دوره پهلوی هم رسید. علاوه بر این اهمیت و علاقه ایرانیان برای رفتن به زیارت خانه خدا و عتبات و سخت‌گیری‌هایی که در این خصوص از طرف کارگزاران حکومت عثمانی در حق آنها اعمال می‌شد یکی از مهمترین عوامل تیرگی روابط ایران و عثمانی از زمان تأسیس سلسله صفویه تا اواخر دوره قاجار بود.

راه مکه برای زائران ایرانی که از راه خشکی می‌خواستند به مکه عزیمت نمایند از سرزمین عثمانی می‌گذشت، زیارت عتبات عالیات (نجف، کربلا، سامره و کاظمین) در عثمانی، از شعائر مذهب شیعه بوده است و نزد اهل تشیع از اهمیت و منزلت بسیار والایی برخوردار بود و اینکه شیعیان ایرانی بنابر اعتقاد خود در مورد تقدس قبور ائمه معصومین، ترجیح می‌دادند در عتبات ماندگار شده و در آنجا به کسب و کار مشغول شوند. دولت عثمانی هرگز مایل نبود افکار و عناصر شیعه در سرزمین عثمانی قوام یابد به همین سبب از هرگونه سخت‌گیری و اهانت و باج ستانی نسبت به ایرانیان شیعی دریغ نمی‌کرد، این چنین سیاستهایی روابط دو کشور مسلمان ایرانی و عثمانی را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. مسله دیگر به ایلات و عشایر مرزی بین دو دولت مربوط می‌شد.

در مناطق مرزی ایران و عثمانی، ایلات و عشایر مختلفی سکونت داشتند که برخی شیعه مذهب و برخی دیگر اهل سنت بودند آنها به دلیل خصلت ایلی و قبیله‌ای، همیشه در بیلاق و قشلاق به سر می‌بردند. با توجه به موقعیت زمانی، خود را گاهی تابع ایران و گاهی تابع عثمانی می‌دانستند و غالباً بر سر مالکیت و یا استفاده از مراتع و چمنزارها و رودخانه‌ها که از دیرباز بین آنها تقسیم شده

بود با یکدیگر ستیز و کشمکش داشتند و درگیری‌های مستمر آنان معمولاً دستاویزی مناسب برای اغوا و فریب ایشان از طرف یکی از دولت ایران و عثمانی و گاهی نیز از جانب دولت‌های بیگانه بود. بدون تردید این گونه حوادث ثابت و آرامش مرزهای در کشور همسایه را بر هم زده و موجب کشت و کشتار و غارت اموال مردم سرحدنشین می‌شد.

چهارمین مولفه در روابط ایران و عثمانی بحث فرق مذهبی بود. فرقه‌های مذهبی همچون وهابیت، بابیت و بهائیت در دوره قاجار سربر آوردند. استفاده ابزاری از رهبران این فرق بیش از پیش تخصصات دو کشور مسلمان ایران و عثمانی را تحت‌الشعاع قرار داد. آخرین مولفه در روابط بین ایران و عثمانی بحث مربوط به فرار شاهزادگان و حکام و والیان حکومتی از ایران به سرزمین عثمانی و یا از کشور عثمانی به ایران از دیرباز امری متداول بوده است.

شاهزادگان مدعی سلطنت و حکام ایالات که به دلیل رقابت و سرکشی آلت دست قدرت بیگانه قرار می‌گرفتند مورد خشم و غضب حکومت‌های خود قرار می‌گرفتند یا از جانب حکومت وقت تبعید و یا اینکه برای حفظ جان خود دائماً به فرار و پناهندگی به کشور مقابل می‌نمودند وجود این عده از طرف کشور متقابل مغتنم شمرده شده، از ایشان به عنوان حربه‌ای مؤثر استفاده‌های ممکن به عمل می‌آمد. بنابراین به نظر می‌رسد که اتخاذ چنین سیاست‌هایی دشمنی‌های موجود میان دو کشور ایران و عثمانی را افزایش داده و عوامل دیگر امکان برقراری رابطه‌ی پایدار و صلح‌آمیز مابین دو کشور را از بین می‌برد.

در دهه‌های پایانی سده نوزدهم میلادی با مطرح شدن طبقه جدید موسوم به «طبقه روشنفکر» در ایران و عثمانی، اختلافات و تنش‌های موجود بین دو کشور مورد بحث دوچندان شد. روشنفکران ایرانی چون فضای سیاسی کشور خویش را برای ادامه مبارزه با حکومت خودکامه قاجار مناسب نمی‌دیدند ایران را به مقصد عثمانی ترک کرده و به جمع شاهزادگان و حکام فراری یا تبعیدی در استانبول پیوستند. با این ملاحظات در گفتارهای بعدی به هر یک از این مولفه‌ها به صوت جداگانه پرداخته می‌شود.

۱) مسائل مرزی و ارضی در مناسبات ایران و عثمانی

۱-۲) مسئله قطور

یکی از مناطقی که روابط سیاسی ایران و عثمانی را در دوره قاجاریه تحت الشعاع قرار می‌داد منطقه قطور و نواحی تابعه آن چون صومالی، برادوست، سردشت و... بود از نظر دولت عثمانی منطقه قطور جزو مناطق متنازع فی مابین محسوب می‌شد اما از دیدگاه دولت ایران منطقه مزبور از نقاط سرحدی ایران و از محالات خوی به حساب می‌آمد (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۱۹۹۶).

به دلیل اینکه قطور از اهمیت استراتژیکی برخوردار بود و مراتع ییلاقی زیادی داشت در سال ۱۲۵۱ ق سپاه عثمانی اقدام به تجاوز به قطور نمود با آغاز سلطنت ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-)

۱۳۱۳ هـ.ق) با توجه به مشکلات ناشی از جانشینی و نیز دل مشغولی‌های که حکومت قاجار از بابت شورش سالار در حدود خراسان، دولت عثمانی قطور را تصرف کرد این اقدام دولت عثمانی برای ایران که قطور را ملک صریح خود می‌دانست نمی‌توانست امری ساده و عادی قلمداد گردد. میرزا تقی‌خان امیرکبیر به محض دریافت گزارش حاکم خوی، نسبت به رفتار متجاوزانه درویش پاشا به باعالی اعتراض کرده و به سفرای دول واسطه یعنی کلنل چریکف (چریکف، ۱۳۷۹) کلنل ویلیامز که به نمایندگی از کشورهای متبوع خود در کمیسیون تحدید شرکت داشتند اظهار داشت تا زمانیکه دولت عثمانی اقدام به تخلیه قطور نماید (ویلیامز، ۱۳۶۳: ۱۲۳). میرزا جعفرخان مشیرالدوله نماینده ایران در کمیسیون مرزی با هیچ کدام از نمایندگان مرزی در کمیسیون ملاقات نخواهد داشت.

سامی افندی به عنوان سفیرکبیر دولت عثمانی برای حقانیت عثمانی در خصوص مالکیت بر قطور وارد ایران شد اما با پایمردی میرزا جعفرخان، تلاشهای سامی افندی با شکست مواجه شد در این میان نگاه نمایندگان روس و انگلیس به مسئله قطور نگاهی واقع بینانه نبود موضع‌گیری آنها در قبال قطور متأثر از سیاستهای دولتهای متبوعشان بود روسها به دلیل منازعات متعددی که با دولت عثمانی داشتند از مواضع ایران جانبداری کرده، و قطور را متعلق به ایران دانستند. در مقابل انگلیسی‌ها علاقمند بودند قطور در اختیار دولت عثمانی باشد از نظر انگلیسی‌ها وجود یک عثمانی قدرتمند که بتواند حائلی در راه حفظ مستعمره انگلستان در هند باشد و نیز تهدیدی برای پیش روی روسها به طرف خلیج فارس گردد ضرورت زیادی داشت به طوریکه وزیر مختار انگلیس در تهران منکر تعهد کشورش به حفظ حقوق ایران در قطور شد (محمود، بی‌تا: ۵۰).

علی‌ای حال بحث بر سر بلوک قطور سالها ادامه یافت و برخلاف قول سفرای دول واسطه نه اراضی اشغال شده مسترد شد و نه خسارت آن به دولت ایران پرداخت گردید.

اما با شکست دولت عثمانی از روسیه در جبهه اروپا و اتخاذ تصمیمات کنگره برلین کاملاً مستاجل شده بود به رغم میل خود با اندکی تأخیر موضوع قطور را به مجلس اعلاء احاله نمود. تخلیه قطور و واگذاری آن به ایران به تصویب مجلس والای عثمانی رسید و با نظارت نمایندگان دول واسطه سرانجام در تاریخ ۱۶ محرم ۱۲۹۶، ژانویه ۱۸۷۱ قطور و نواحی تابعه آن به ایران مسترد شد (کرزن، ۱۳۸۰: ۷۲۳).

با شروع جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ م) به رغم سیاست بیطرفی ایران، عثمانی‌ها نیز به پای دولتهای روس و انگلیس بیطرفی ایران را نادیده گرفته و مجدداً قطور را مورد تجاوز نیروهای نظامی خود قرار دادند (اسناد جنگ جهانی اول در ایران، ۱۳۷۵: ۱۰).

۱-۲) مسئله محمره

محمره و جزیره الخضر (آبادان) و به طور کلی همه آن مناطق و نواحی که مملکت خوزستان را در عهد قاجاریه تشکیل می‌دادند براساس عهدنامه‌های منعقد شده بین ایران و عثمانی جزو ممالک

محروسه ایران بودند (مشیرالدوله، ۵۰). اما عثمانی‌ها به بهانه‌های مختلفی هر از چند گاهی به بخشی از خوزستان حمله می کردند. ظاهراً اولین بار در زمان علیرضاپاشا والی بغداد در رجب ۱۲۵۳/ اکتبر ۱۸۳۷ با حمله به محمره اختلاف دو کشور آن مطرح گردیده بود (سپهر، ۷۰۱ و ۷۰۲). با حمله نیروهای علیرضاپاشا به محمره روابط دو دولت تیره گردید. دولت ایران از طریق جعفرخان مشیرالدوله اعتراض خود را تسلیم دولت عثمانی نمود سلطان محمود به خاطر اینکه تنش‌های موجود بین دو کشور دامنه‌دار نگردد در اواخر محرم سال ۱۲۵۴ ق/ ۱۸۳۸ م طی فرمانی خطاب به علیرضاپاشا رعایت حُسن همجواری و عدم دخالت در امور داخلی ایران و همچنین حاکمیت ایران بر محمره را تأکید کرد (همان، ۷۱۰).

با رونق یافتن بندر محمره که رونق بندر بصره را تحت‌الشعاع قرار داده بود بتدریج عثمانی‌ها درصدد بر آمدند تا خود را مالک حقیقی قلمداد نمایند و اعلام دارند که محمره از توابع بصره و بغداد است. درویش پاشا نماینده عثمانی براساس ابضاحات چهارگانه مدعی شد که دولت عثمانی در شط العرب به غیر از نفس محمره و لشکرگاه پیش روی آن و جزیره الخضر جای دیگری را به دولت ایران واگذار نکرده است و آنچه از این مجال خارج می‌نماید ملک مطلق دولت عثمانیه است (درویش پاشا، ۱۲۸۷ هـ ق: ۳ و ۴).

میرزا جعفرخان که خود را مجاز به انجام کاری در خارج از چهارچوب مفاد عهدنامه ارزروم نمی‌دانست با رد ادعای نماینده عثمانی، متعقد بود که طبق صریح بند اول عهدنامه ارزروم دوم، خرمشهر و جزیره الخضر (آبادان) و کلیه اراضی واقع در سمت چپ شط العرب کما فی السابق از آن دولت ایران است و دولت عثمانی نیز قویاً متعهد این مسئله شده است (مشیرالدوله، پیشین، ۶۰).

مسئله محمره که درویش پاشا رسماً آن را از توابع بصره می‌دانست (درویش پاشا، پیشین، ۱۱). چه در جریان مذاکرات ارزروم (۱۲۵۹-۱۲۶۳ ق) و چه در زمان کمیسیون تحدید حدود، که از سال ۱۲۶۶ هـ ق رسماً آغاز به کار نمود همواره یکی از بحث‌های جنجالی کمیسیون بود. حد فاصل سالهای ۱۳۲۴ ق/ ۱۹۰۶ م تا ۱۳۳۵ ق/ ۱۹۱۲ م که هر دو کشور ایران و عثمانی درگیر فعالیت‌های مشروطه خواهی در کشور بودند عملاً اقدامی را در جهت رفع اختلافات مرزی انجام نشد و حتی نمایندگان دول واسطه نیز به دلیل اینکه کشورهای متبوعشان نگران تبعات ناشی از پیروزی مشروطیت بودند در این راستا اقدامی صورت ندادند اما از دهه دوم سده بیستم به دنبال خطرات توسعه نفوذ آلمان در بین النهرین و خلیج فارس، که بالطبع با به مخاطره افتادن منافع روس‌ها و انگلیسی‌ها در مناطق مورد بحث توامان بود دو کشور اخیر الذکر تصمیم گرفتند تا با مجاب ساختن ایران و عثمانی، کار مربوط به تحدید حدود را از سر بگیرند (جعفر ولدانی، ۱۳۷۰: ۷۳).

با وساطت نمایندگان روس و انگلیس اختلافات مرزی دو کشور در کمیسیون‌های ۱۳۳۰، ۱۳۲۱ و ۱۳۳۲ هـ ق (دوره سلطنت احمدشاه قاجار) مورد بررسی قرار گرفت و هر چند کمیسیون تحدید حدود سرانجام در سال ۱۳۳۲ ق/ ۱۹۱۴ م موفق به علامت‌گذاری نقاط مرزی از محمره تا آراوات

گردید اما اختلاف دو کشور به طور کامل در پاره‌ای از نقاط خوزستان کماکان به قوت خود باقی ماند مخصوصاً با استخراج نفت در ایران که خود تأثیر مهمی در تعیین سرحدات ایران و عثمانی به ضرر ایران داشت انگلیسی‌ها بیش از گذشته بر حمایت خود از عثمانی پای فشردند و سالهای بعد منطقه خانقین را که نفت خیز بوده و براساس توافقات ایران و ویلیام ناکس دارسی بود به عثمانی واگذار کردند(همان، ۸۳).

۱-۳ مسئله بابان کردستان

اختلاف ایران و عثمانی بر سر منطقه بابان (ایالت شهر زور) واقع در کردستان از مسائل دیگری بود که روابط دو کشور را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. پیش از قرن هجدهم میلادی سیزدهم قمری در کردستان بیگ‌های کرد با تولیت قسطنطنیه و با احکامی که از آنجا به نامشان صادر می‌شد به حکومت موروثی خود ادامه می‌دادند این بیگ‌ها از طرف بابعالی به لقب «میر ایمان» مفتخر شد(نصیری، ۱۳۶۶: مقدمه، ۱۴).

دولت عثمانی برای از بین بردن نفوذ ایران در بابان کردستان که آنجا را براساس معاهده زمان سلطان مراد چهارم ملک مطلق خود می‌دانستند و نیز مطیع ساختن عبدالرحمن پاشا والی شهر زور به طرف منطقه بابان لشکرکشی کرد و با عدم مقاومت عبدالرحمن پاشا که ترجیح داده بود به جای ایستادگی در مقابل نیروهای علی پاشا وزیر بغداد به ترد امان الله خان، حاکم کردستان پناهنده شود توانست بر سلیمانیه دست یابد(همان، ۲۱).

به رغم انعطافی که فتح‌علی شاه در قبال دولت عثمانی بعد از شکست سپاه بغداد عثمانی در شهر زوار خود نشان داد اما مسئله حاکمیت بابان و اصرار هر دو کشور در مداخله در امور بابان و ساکنان آن که از طوایف کرد بودند تعارضات بین دو کشور را تشدید کرد به طوری که با مرگ علی پاشا والی بغداد، در سیاست عثمانی‌ها در قبال منطقه مورد بحث تغییری حاصل نشد و سلیمان پاشا جانشین علی پاشا سعی کرد تا از حداکثر توان خود برای نظارت و دخالت در امور بابان استفاده نماید. این امر، تأثیر بسیار سوئی در مناسبات دو کشور بر جای گذاشت اما نظر به اینکه در این ایام هر دو کشور مشغول جنگ با دولت روسیه بودند.

معهذا وجود دشمن مشترک و تلاشهایی که از طرف عباس میرزا نایب‌السلطنه برای عقد اتحاد با دولت عثمانی صورت گرفت در نهایت باعث شد تا سلطان عثمانی با اعزام مولانا عبدالوهاب باسنجی‌زاده تمایل کشورش را برای برقراری اتحاد با ایران بر علیه روسیه اعلام نماید(سپهر، ۱۳۷۷: ۱۹۹). یکی از مهمترین درخواستهای فرستاده عثمانی باسنجی‌زاده متضمن این نکته بود که ایران با حمایت از عثمان در ناحیه آخقه و قارص مانع پیروزی‌های ارتش روسیه در آن مناطق گردد(همان، ۲۰۷).

اختلاف دو کشور بر سر حاکمیت بابان همچنان به قوت خود باقی بود تا اینکه هر دو دولت که از برخوردهای مرزی به ستوه آمده بودند حاضر به مصالحه شدند براساس ماده اول قرارداد ارزروم اول،

ایران متعهد شد از تعرض به سنجاق‌های کردستان خودداری نماید. حفظ بابان که برای عثمانی‌ها حائز اهمیت بود ایران بار دیگر درصدد اعمال نفوذ در منطقه بابان بود. برای ممانعت از این کار اسعدافندی به تاریخ ۱۲۴۰ ق/ اواخر ۱۸۲۴ م راهی ایران شد. در این زمان روسها هم که به بهانه‌هایی از جمله روشن نشدن مرزهای کشور با ایران در طی قرارداد گلستان، در تدارک جنگ دیگری علیه ایران بودند اما اسعد افندی با مخالفت خود با پیشنهاد ایران که خواستار برکناری داودپاشا از والی‌گری حکومت بغداد بود مانع به نتیجه رسیدن مذاکرات در تبریز گردید و اسعدافندی راهی استانبول شد (درویش پاشا، ۴۳).

دنبال فوت فتحعلی شاه در سال ۱۲۵۰ ق و روی کار آمدن محمدشاه قاجار (۱۲۵۴-۱۲۶۴ هـ ق) مجدداً مسئله حاکمیت بابان کردستان روابط دو کشور را تیره ساخت. محمودپاشا که از جانب دولت عثمانی از حکمرانی سلیمانیه عزل شد برای بازگشت به حکومت به ایران متوسل گردید ایران نیز طبق سیاست پیشین خود از وی پشتیبانی کرد.

لشکرکشی والی سنندج برای حمایت از حکمرانی محمودپاشا به نتیجه نرسید و سبب شد تا سفیر عثمانی این عمل ایران را مغایر با اصول معاهده ارزروم دانسته، ایران را ترک کند. با عقد قرارداد ارزروم دوم ایران متعهد شده بود که در حق شهر ولایت سلیمانیه از هرگونه ادعا صرف‌نظر کرده به حق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکور دارد در صورت ایجاب و ضرورت دخل و تعرض نماید.

گذر زمان تأثیری در تصمیمات دو دولت در خصوص منطقه بابان بر جای نگذاشت و اختلاف بر سر آن به رغم تشکیل کنفرانس‌های متعدد مرزی تا به دوره احمدشاه قاجار نیز کشید. بدین ترتیب کمیسیون در سال ۱۳۳۰ هـ ق در خصوص پایان دادن به اختلاف مرزی و ارضی ایران بویژه در سلیمانیه و زهاب موفقیتی را بدست نیاورد.

۱-۴) مسئله زهاب

زهاب واقع در کرمانشاه نیز از جمله مناطق متنازع مابین ایران و عثمانی از دوره صفوی بود تا زمان فتحعلی شاه قاجار ادعایی از جانب عثمانیها بر سمت شرقی زهاب، براساس قراردادهای منعقد شده در زمان صفویان و افشار وجود نداشت و عزل و نصب حکام زهاب از طرف دولت قاجار به سهولت انجام می‌گرفت.

اما در دوره محمدشاه قاجار به دنبال تجاوزات ایلات و عشایر مرزنشین به نقاط سرحدی و حمایت دو دولت ایران و عثمانی از برخی از آنها، اختلافات بالا گرفت. هیئت اعزامی ایران در کنفرانس ارزروم و هوش و درایت سیاسی میرزاتقی‌خان و مهارتی که در گفتگوها از خود نشان داد باعث محفوظ ماندن حق ایران گردید هر چند که در این خصوص حمایت روس‌ها از مواضع ایران نیز بی‌تأثیر نبود (مشایخ فریدنی، ۱۳۶۹: ۵۱ - ۵۲).

خط مرزی که از طرف نمایندگان دول واسطه برای زهاب در نظر گرفته شد حقی را از ایران ضایع نمی‌کرد به همین سبب میرزا جعفرخان با آن موافق بود زیرا متعقد بود که مرزبندی پیشنهادی از طرف نمایندگان واسطه معابری را که به درون ممالک ایران ممتد می‌شود به دولت مشارالیه تأمین می‌کند. درویش پاشا نماینده عثمانی برخلاف میرزا جعفرخان این مرزبندی را صحیح ندانسته و متعقد بود که قراردادهای اتخاذ شده از طرف سفرای دول واسطه به نفع ایران بوده است. بدون تردید هدف اصلی دولت عثمانی در اختیار گرفتن مناطق سوق الجیشی کنترل جاده‌هایی منتهی به عراق عرب و تحت کنترل در آوردن و حرکت زائران ایرانی به عتبات و نیز عشایر سرحدی بود. با وجود ابلاغیه جدید دولت عثمانی و تأکید آن کشور برای در اختیار گرفتن مناطق سوق الجیشی درویش پاشا نتوانست نظر دولت متبوع خود را در کنفرانس زهاب تأمین نماید و بنابراین به بهانه اینکه ابراهیم پاشا مانع پرداخت مالیات عشایر ساکن در ناحیه بند رویه به دولت عثمانی می‌گردد و هم‌چنین باج‌خواهی اسدالله خان حاکم زهاب از عشایر حدود از کمیسیون کناره گرفت و مراتب را به باعالی گزارش نمود بدین ترتیب کمیسیون زهاب بدون نتیجه‌ای منحل شد. بعد از انحلال کمیسیون زهاب، کمیسیون دیگری برای تحدید حدود تشکیل گردید اما با وقوع جنگ ایران و انگلیس بر سر افغانستان کار کمیسیون مزبور نیز عملاً با تعطیلی مواجه گردید. با پایان یافتن جنگ ایران و انگلیس کار مربوط به نقشه‌برداری از سرگرفته شد و بعد از رفع اشکالات نقشه، نمایندگان ایران و عثمانی مذاکرات خود را در استانبول برای تحدید حدود از سرگرفتند ولی کاری پیش نبردند وضع به همان ترتیب باقی ماند تا در سال ۱۲۹۲ هـ ق کمیسیون جدیدی تشکیل شد و عملاً بعد از سه دهه کار اساسی برای تحدید حدود و رفع اختلافات مرزی بین ایران و عثمانی صورت نگرفت تا اینکه در سال ۱۳۲۳ هـ ق ۱۹۰۵ م دولت عثمانی با استفاده از اوضاع آشفته ایران که بر اثر فعالیتهای مشروطه‌خواهی به وجود آمده بود مناطق کردنشین را به آشوب کشاند (درویش پاشا، ۴۶ - ۴۷ و ۵۱).

۲) مسئله حجاج و زوار در مناسبات ایران و عثمانی

۱-۲) در حوزه مکه و مدینه

پیش از تشکیل صفویه در سال ۹۰۷ ق/ ۱۵۰۱ م حجاج ایرانی در تعامل با حجاج سایر کشورها با مشکل خاصی رودرو نبودند اما با رسمی شدن مذهب تشیع در زمان شاه اسماعیل اول نگاه حجاج سنی مذهب مقیم سایر کشورهای اسلامی به ویژه عثمانی دچار تغییر شد و با تسلط عثمانی‌ها از زمان سلطان سلیم اول بر مصر و سوریه و جزیره‌العرب شرایط به گونه‌ای دیگر شد و این امر بر حجاج ایرانی که می‌باید از سرزمین عثمانی به مکه و مدینه عزیمت نمایند تأثیر منفی بر جای گذاشت و این حوزه جغرافیایی حدود چهار قرن در دست عثمانی‌ها باقی ماند و ایرانیان نمی‌توانستند از این پس با آرامش خاطر سفر روحانی خود را بر جای آورند.

در دوره افشاریه هم با مطرح شدن تخمیس مذاهب که از طرف عثمانی‌ها بدعت در شریعت محمدی تلقی گردید، وضع از گذشته هم بدتر شد. در دوره‌های زندیه و قاجاریه نیز گرچه از شدت سخت‌گیری‌های حکومت عثمانی در قبال زوار ایرانی کاسته شد ولی هرگز از بین نرفت. البته در اینکه موافقی خود کارگزاران ایرانی به بهانه‌های مختلفی موانعی را در انجام سفر حج زائران هم خود ایجاد می‌کردند جای هیچ‌گونه تردیدی نیست، اما من حیث المجموع این سخت‌گیری‌ها هرگز با آنچه که حکام و والیان عثمانی در حق زوار ایرانی معمول داشتند قابل مقایسه نیست. در اثر سوء تبلیغات دولتمردان عثمانی، ساکنان مدینه خون و اموال ایرانیان شیعی مذهب را مباح دانسته و ایشان را مورد ایذا و استهزا قرار دادند (منجم باشی، ۱۳۸۲: ۱/ ۱۱۰ و ۱۱۲). به طوریکه هرگاه منازعه‌ای بین یک ایرانی شیعی با یک عرب رخ می‌داد ساکنین متعصب مدینه بدون اینکه بر ایشان مسلم گردد چه کسی خطاکار است از شخص عرب زبان پشتیبانی می‌کردند (همان، ۱۰۵).

با اشغال مکه و مدینه از سوی وهابیون که مقارن با سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار صورت گرفت تا مدتی کسی جرات رفتن به حج را نداشت با اشغال راه‌های حج توسط وهابیون و ناتوانی والیان عثمانی در مقابله با فتنه‌انگیزهای آنان مشروعیت سلطان عثمانی نیز که در محافظت از حجاز مستاصل گشته بود تزلزل یافت. با جلوس سلطان عبدالحمید دوم (۱۳۲۷-۱۲۶۳ هـ.ق / ۱۸۷۶-۱۹۰۹ م) بر تخت سلطنت با توجه به اهمیتی که وی به تعمیر راه‌های حج و برقراری امنیت برای حجاج قائل می‌شد بر تعداد ایرانیانی که تمایل به رفتن به حج داشتند افزوده شد و دو دولت همکاری لازم را در انجام این مراسم روحانی مبذول داشتند. اما این وضعیت چندان نپائید و بار دیگر مأموران عثمانی پیشین خود را مبنی بر مانع تراشی در برابر حجاج ایرانی از سر گرفتند. سخت‌گیری مأموران عثمانی محدود به زیارت خانه خدا در مکه مکرمه نبود آنها در مدینه نیز از هر گونه تعدی و اجحاف در حق زوار ایرانی کوتاهی نمی‌کردند با توجه به اینکه مرقد چهارتن از امامان شیعه در قبرستان بقیع است و بدان جهت شیعیان رفت و آمد بیشتری داشتند اما مأموران عثمانی یا اجازه زیارت به ایرانیان شیعی را نمی‌دادند و یا در ازای دریافت باج اجازه می‌دادند تا زائران ایرانی به هنگام شب به زیارت ائمه خود اقدام نمایند (هدایت، ۱۹۶ و ۱۹۹).

۲-۲) در حوزه نجف، کربلا، کاظمین، سامرا

نجف و کربلا از مقدس‌ترین شهرهای شیعیان هستند که مدفن امیرالمؤمنان حضرت علی (ع) و فرزند برومندش حضرت امام حسین (ع) و نیز محل زندگی علمای بزرگ جهان اسلام بوده است برای شیعیان جهان و به ویژه شیعیان ایران اهمیت و منزلت والایی داشته است. بیشتر سلاطین قاجار از جمله آقامحمدخان و فتحعلی شاه قاجار و ناصرالدین شاه در تذهیب قبه مبارک و گنبد منور ائمه معصومین کوشا بودند.

در دوره حاکمیت قاجارها بر ایران نخستین بار که نام کربلا و حادثه وقوع یافته در آن اذهان را به خود معطوف داشت مربوط به سال ۱۲۱۶ هـ.ق یعنی چهارمین سال سلطنت فتحعلی شاه قاجار

بود که سعود بن عبدالعزیز برای اولین بار به کربلا لشکر کشید. خبر قتل عام ایرانیان در کربلا و غارت ضریح حضرت امام حسین (ع) وقتی به فتحعلی شاه قاجار رسید، وی با اعزام اسماعیل بیگ به حضور سلیمان پاشا، والی بغداد خواستار تنبیه وهابیون شد و وزیر امور خارجه ایران طی نامه‌ای به شیل وزیر مختار انگلستان که سعی می‌کرد تا با ملاقات رئیس افندی، مسئله مربوط به حادثه کربلا را پی‌گیری نماید از اینکه رثوف پاشا و سایر کارگزاران عثمانی تلاش می‌کردند حمله وهابیون به کربلا را ناشی از اهالی آن شهر وانمود نمایند ابراز تأسف کرد.^۱

چهار سال بعد از حادثه کربلا یعنی در سال ۱۲۲۰ هـ ق وهابیون درصدد برآمدند به نجف اشراف حمله کنند اما به دلیل مقاومت جدی به رهبری شیخ جعفر نجفی (کاشف الغطا) نتوانستند بر نجف اشرف دست یابند (خاوری، ۱۶۹/۱). هر چند در پی اعتراض دولت ایران به اقدامات داودپاشا والی بغداد، دولت عثمانی نامبرده را از وزارت بغداد عزل و علیرضاپاشا را به جای ایشان منصوب کرد و برای مدتی کوتاه مأموران عثمانی در قبال ایرانیان مقیم عتبات عالیات رفتار معقولانه‌ای داشتند اما این سیاست عثمانی‌ها چندان دوام نیافت چرا که در سال ۱۲۵۹ هـ ق که مقدمه تشکیل کنفرانس ارزوم برای حل و فصل اختلافات ایران و عثمانی می‌رفت تا فراهم شود والی بغداد غیب پاشا شهر کربلا را به توپ بست و طبق آماری که محمدتقی‌خان سپهر (لسان الملک) ارائه داده است حدود ۹۰۰۰ نفر از ایرانیان شیعی مذهب مقیم کربلا جان باختند.

از جمله مشکلات دیگری که دولت عثمانی در خصوص ساکنان ایرانی عتبات عالیات برای آنها ایجاد می‌کرد اگر یک تبعه ایرانی مقیم عتبات عالیات آزادی قرض خود به دولت عثمانی بر نمی‌آمد دولت عثمانی خود سرانه درصدد تغییر تابعیت آنها برمی‌آمد و در مواردی رعایای ایرانی برای طفره رفتن از ادعای قرض خود تبعیت دولت عثمانی را قبول می‌کرد.

این موارد به نوبه خود مشکلاتی را برای سفارتخانه و کنسول‌گری دو دولت ایجاد می‌کرد و در مواردی تنش‌هایی را در مناسبات دو کشور فراهم می‌ساخت. تقابل بین تشیع و تسنن همواره در طول تاریخ دوه اسلامی به جزء دوره‌هایی بالنسبه کوتاهی چون دوره حاکمیت مغول بر این که در پرتو تسامح مذهبی آنها اختلاف شیعه و سنی تا حدودی تخفیف یافته بود کماکان به قوت خود باقی بوده است (سپهر، ۱۵۵/۲).

۳ مسئله ایلات و عشایر در مناسبات ایران و عثمانی

۳-۱ نقش ایلات و عشایر کرد

^۱ - سوادنامه وزیرامور خارجه ایران به شیل وزیر مختار انگلیس در باب قتل عام مردم کربلا توسط وهابیون سند شماره

از سده نخستین میلادی به بعد مسئله مربوط به قبایل کرد و خاستگاه اصلی آنها که گفته می‌شود منطقه کوهستانی آرات بوده نظر محققان و به ویژه کرد شناسان را به خود جلب کرده است. واسیلی نیکیتین در کتاب ارزشمند خود تحت عنوان «کرد و کردستان» اطلاعات جامعی را در مورد کردهای ایران و عثمانی و همچنین منطقه ارمنستان ارائه داده است با توجه به اینکه فصل حاضر درصدد بررسی نقش ایلاتی است که در مناسبات سیاسی ایران و عثمانی در دوره قاجار مؤثر بوده‌اند لذا به کردهایی که در این رابطه نقشی را نداشته پرداخته نخواهد شد.

در خصوص آمار دقیق کردهای ایران در عصر قاجار اطلاعات دقیق وجود ندارد واسیلی نیکیتین خاورشناس روسی جمعیت آنها را در حدود ۱/۱۵۰/۰۰۰ نفر دانسته (نیکیتین، پیشین، ۱۱۱). در حالیکه جرج کرزن تعداد کل کردهای ایران را به استثنای مهاجران کرد در خراسان ۶۰۰/۰۰۰ نفر دانسته است (کرزن، ۱۳۸۰: ۷۰۲).

اگرچه در رابطه با آمار کردن ایران در دوره مورد بحث اتفاق نظر وجود ندارد اما در تعیین محل سکونت آنها ابهامی وجود ندارد براساس اظهارات پژوهشگران و نویسندگان داخلی و خارجی بیشتر ایلات کرد در سه منطقه جغرافیایی ایران یعنی کردستان، آذربایجان، کرمانشاه ساکن بودند. مهم‌ترین ایلات این مناطق عبارت بودند از ایلات حیدرانلو، قره پایاق، شکاک، جوانرود، گوران، کلهر، مکری، سنجایی و غیره ... آنها کماکان به زندگی ایلی خود ادامه می‌دهند! با این تفاوت که مثل سابق صاحب اقتدار نیستند و در مناسبات خارجی و همسایگان فعلی‌اش در غرب نظیر ترکیه و عراق نقش تعیین کننده‌ای ندارند.

یکی از ایلات کرد که بین دولتین ایران و عثمانی متنازع فیه بود ایل حیدرانلو بود که به رغم تابعیت ایرانی به تحریک سلیم پاشا حاکم بایزید از ایران کوچ کرده، در خاک عثمانی ساکن شدند و با سرپیچی از اطاعت دربار ایران خود را تحت حمایت دولت عثمانی قرار داده بودند. به همین منظور حسن خان قاجار به حکم عباس میرزا نایب‌السلطنه مأمور دوباره به تابعیت در آوردن طایفه حیدرانلو گردید (دنبلی، ۴۵۹).

سیاست دوگانه دولت عثمانی در مورد ایل حیدرانلو، در بغرنج شدن مسئله تأثیرگذار بود. علیرغم سکونت ایلات و عشایر دو کشور در خاک یکدیگر پا به پای دیگر مسائل می‌توانست در تیرگی روابط عامل موثری واقع شود مخصوصاً اینکه در مواقعی روسای ایلات به راحتی تحت تأثیر رفتارهای تحریک‌آمیز دو دولت قرار می‌گرفتند و بدین ترتیب با نفوذی که مرکز دربار در بین روسای ایل داشتند می‌توانستند در شوراندن آنها علیه یکی از دو دولت ایران و عثمانی مداخلت داشته باشند.

با بررسی اسناد دوره قاجار در خصوص عشایر سرحدی معلوم می‌شود که بیشترین مزاحمت از طرف ایل شکاک در دوره ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۶۴-۱۳۱۳) صورت گرفته است چه نامه‌هایی که به ترتیب در چهارم ذیعقده ۱۲۹۶ ق و بیست و هفتم رجب همان سال از طرف وزارت امور خارجه

ایران به سفارت عثمانی در تهران نوشته شده است به تعرضات ایل مذکور به مناطق مرزی از جمله سلماس اشاراتی رفته است.

ایل قره پاپاق نیز از جمله ایلاتی بود که در تیرگی مناسبات ایران و عثمانی در دوره قاجار نقش داشت افراد این ایل نظر به اینکه افرادی جسور و شجاع بودند، سلاطین صفوی آنها را جهت حفظ گرجستان از هجوم طوایف لگزیه و سایرین به آن سرزمین کوچانیدند. در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲-۱۲۵۰ هـ.ق) رئیس ایل قره پاپاق نقی خان یا نقی بیگ جزء سرداران سپاه عباس میرزا نایب السلطنه بود. هنگامی که سپاه روسیه تزاری گرجستان و نیز تفلیس را تصرف نمود شاه قاجار در سال ۱۲۲۴ هجری قمری محمدعلی میرزا را به منظور دفع قوای روس به تفلیس فرستاد و طی نامه‌ای به نقی بیگ دستور داد با سپاه ایران همکاری کند.^۱

دیگر ایل موثر در رابطه ایران و عثمانی، ایل جاف بود این ایل از راه شیطنت به اقتضای وقت گاهی خود را تابع دولت عثمانی و گاهی تابع دولت ایران می‌کرد. در دوره صدارت میرزا آقاخان نوری (۱۲۷۵-۱۲۶۸ هـ.ق) بین مقامات دو کشور نامه‌هایی در خصوص مزاحمت‌های افراد این ایل رد و بدل شده است در یکی از نامه‌ها حیدرافندی سفیر عثمانی میرزا آقاخان نوری را متهم به تناقض‌گویی و اینکه دولت ایران در مورد ایل جاف هم به مانند سایر ایلات سرحدی سیاست شفافی را دنبال نمی‌کند، و در مقابل صدراعظم ناصرالدین شاه سعی کرده است از دولت خود رفع اتهام کند به نظر می‌رسد ایران به رغم اینکه افراد ایل جاف تابعیت ایرانی داشتند تمایلی به بازگشت آنها به ایران نداشت. چرا که آنها نیز پا به پای سایر ایلات و به بهانه‌های مختلف اقدام به تجاوز در نواحی مرزنشین می‌کردند.

علیرغم مسئولیت‌هایی که از طرف دولت قاجار به روسای ایل سنجایی واگذار شده بود با این حال ایل مذکور در ایجاد اختلاف بین دولتین ایران و عثمانی دست کمی از سایر ایلات سرحدی نداشت هرچند که عثمانی‌ها برای پوشاندن تجاوزات عشایر خودشان در خصوص ایل سنجایی به طرح ادعاهای واهی نیز متوسل می‌شدند. به طوری که در نامه‌ای که در شعبان ۱۲۰۷ هـ.ق از طرف نامق والی ولایت بغداد به کارپرداز ایران در بغداد نوشته شده ذکر گردیده است که افراد سنجایی به همراه چند طایفه دیگر به دره کانی برآمد و مراتع آنجا را به اشغال خود در آورده است.^۲

^۱ - گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی ج ۲: سند شماره ۳۶۶ (موضوع سند: تجاوز ایل شکاک به خاک سلماس) (تاریخ سند: ذی‌عقده ۱۳۱۷ هـ.ق)

^۲ - گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی: ج ۴: سند شماره ۶۷۵ (موضوع سند: ادعای عثمانی‌ها مبنی بر تجاوز سنجایی‌ها به دره کانی بز، تاریخ سند شعبان ۱۳۱۷ هـ.ق)

شکایت مقامات عثمانی از دولت ایران در خصوص ایل سنجابی در حالی صورت می‌گرفت که دولت ایران به محض فرار عشایر عثمانی چون طالبان و داوده و پناهندگی به ایران آنها را بلافاصله به کشور عثمانی معاونت می‌داد تا بدین ترتیب از وقوع بحرانی جدید در روابط دو کشور جلوگیری کند در حالیکه دولت عثمانی نه تنها اقدام به معاودت ایلات ایران پناهنده به آن کشور نمی‌شود بلکه از وجود آنها به عنوان ابزار و حرب‌های مناسب بر علیه خود ایران نیز استفاده می‌کرد.

علاوه بر این‌ها عرب‌هایی که هم اکنون در خوزستان سکونت دارند از بومیان خوزستان نبوده و از عراق و جزیره العرب به آنجا آمده‌اند. در خوزستان ایلات و طوایف معروفی چون کعب، منتضج، آل خمیس، بنی طرف و چندین ایل دیگر سکونت دارند. عشایر کعب همانطوریکه کسروی در تاریخ کتاب پانصدساله خوزستان خاطر نشان ساخته تیره‌ای از بنی خفاجه بوده که قرن‌ها پیش از ظهور اسلام از عربستان به عراق آمده و در میان بصره و بغداد ساکن شده بودند (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۴۵).

این قبیله با شریف مکه نسبتی داشته‌اند و دولت عثمانی از شریف مکه حمایت می‌کرده است لذا آنها در دوره سلطنت شاه عباس اول صفوی به دلایلی که ذکرش از حوصله این بحث خارج هست اختلافاتی که با هم داشتند به خوزستان مهاجرت کرده بودند در مدت سلطنت قاجار ایل کعب همواره یاغی بودند آنها تا دهه هفتم قرن نوزدهم میلادی بزرگترین و با نفوذترین اتحاد طایفه‌ای خوزستان بودند. در دوره سلطنت محمدشاه قاجار اقتدار ایل کعب رو به افزایش گذاشت و انگلیسی‌ها برای تأمین منافع خود در جنوب ایران از روسای ایل کعب نیز استفاده می‌کردند. به همین جهت دولت ایران منوچهرخان معتمدالدوله را به خوزستان فرستاد و با دستگیری ناصرخان رئیس ایل کعب مناطق متصرفی او به تصرف نیروهای دولتی در آمد. با آغاز سلطنت ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳) و آغاز کار کمیسیون تحدید حدود تلاشهای درویش پاشا سماجت زیادی در به کرسی نشاندن سخنان خود داشت و هم چنان در ادعای خود مبنی بر تابعیت کعبیان از دولت عثمانی پافشاری می‌کرد (سپهر: ۴۸).

به رغم ادعاهای درویش پاشا در مورد ایل کعب، مشیرالدوله کماکان بر موضع خود مبتنی بر تابعیت داشتن ایل کعب ثابت قدم بود مواضع و به طور کلی استدلالهای مرحوم مشیرالدوله بسیار سنجیده و به حق بود اما عثمانی‌ها بر این امر کاملاً واقف بودند که اگر بخواهند بر محمره که رونق بندر بصره را تحت‌الشعاع قرار داده بود دست یابند می‌بایستی به هر چیزی که آنها را در این خصوص یاری می‌دهد تمسک جویند بدون تردید استفاده از ایشان و وانمود کردن اینکه ایشان تابعیت عثمانی دارند می‌توانست در نیل به مقصود خویش را یاری کند. در هر حال موضوع مربوط به ایل کعب که از نظر دولت عثمانی متنازع فیه بود یکی از دلمشغولی‌های ایران و عثمانی بود و همراه با عوامل دیگر، دلیلی بر تشدید روابط خصمانه دو کشور به شما می‌آید.

۳-۱ مسئله وهابیت

براساس منابع و مآخذ تاریخی مرکز پیدایش و نشر آیین وهابی «نجد» در شبه جزیره عربستان بوده است. بنیانگذار فرقه وهابی محمدبن عبدالوهاب (۱۲۵۶-۱۱۱۵ ه.ق) بود که از دوره نوجوانی در نزد پدر که قاضی و عالم حنبلی بلاد نجد بود به تحصیل فقه حنبلی پرداخت پس از مدتی وی به ایران آمده در اصفهان متوقف گشت و در نزد علما به تحصیل علم صرف و نحو و معانی پرداخت و بعد از بازگشت به نجد همچون قبل به اظهار عقیده اعتراض‌آمیز خود درباره‌ی انحراف مردم و وجود بدعت و شرک و خرافات در میان آنان ادامه داد و همچنان با مخالفت پدر خود عبدالوهاب و برادرش شیخ سلیمان و مردم نجد مواجه شد و منازعات سختی بین آن‌ها رخ داد (همان، ۱۱۷). تا اینکه در سال ۱۱۵۳ ه.ق شیخ عبدالوهاب درگذشت و او توانست آشکارا به تبلیغ عقاید کفرآمیز خود بپردازد.

شیخ محمد که در خانواده روحانی پرورش یافته بود به بسیاری از آثار علمای حنبلی از جمله ابن تیمیه دسترسی داشت. اندیشه بنیادی شیخ عبدالوهاب مسئله مبارزه با شرک و دعوت به توحید بود. هدف از این رسالت خود را مبارزه با شرک و جهاد در راه استقرار یکتاپرستی می‌دانست. آن‌ها زیارت قبور حتی قبر مطهر پیامبر بزرگوار اسلام، ساختن گنبد و بارگاه برای درگذشتگان و نذر و چراغانی بر آن‌ها، بوسیدن ضریح و نماز گزاردن در کنار آن را شرک و بت پرستی دانسته و آن را محکوم کردند (موثقی، ۱۳۸۶: ۱۶۱ تا ۱۷۷). با ائتلافی که بین شیخ محمدبن عبدالوهاب و خاندان سعودی صورت گرفت اینها علاوه بر تبلیغات ایدئولوژیک از جنبه نظامی نیز دست به کار شده و تحت لوا و پوشش جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر اقدام به تعرض به بلاد مسلمان نشین نمودند و بعد از درگذشت شیخ محمدبن عبدالوهاب در سال ۱۳۰۶ ه.ق توأمان رهبری دینی و سیاسی نجدیان نیز به آل سعود رسید (همان، ۱۴۶ و ۱۴۷).

در مقابل حکومت عثمانی که به دلیل اوضاع نابسامان داخلی که عمدتاً ناشی از دخالت‌های قدرت‌های خارجی به بهانه حمایت از حقوق اقلیت‌های قومی بود عملاً نمی‌توانست در مقابل تعدیات و تجاوزات وهابیون به مناطقی که رسماً از مستملکات عثمانی بود اقدامی انجام بدهد. وهابیون اقدام به پیش روی به سواحل خلیج فارس نمودند و موفق شدند بحرین و کویت را نیز از دسترس عثمانی‌ها خارج سازند. با تصرف کویت و بحرین و با توجه به مشکلات داخلی حکومت عثمانی که سبب شده بود آن‌ها موضع عاقلانه‌ای را در قبال وهابیون در پیش بگیرند ایشان تصمیم گرفتند به برخی از شهرهای سوریه و عراق از جمله نجف و کربلا که خیل عظیمی از شیعیان را در خود جای داده بود حمله نمایند. بدون تردید اوضاع نه چندان آرام ایران در دهه دوم سده دوازدهم میلادی که به دنبال مرگ آقامحمدخان قاجار و جلوس فتحعلی‌شاه قاجار پیش آمده بود در این تصمیم وهابیون بی‌تأثیر نبوده است و دلمشغولی‌های هر دو کشور ایران و عثمانی وهابیون تصمیم

خود را در سال ۱۲۱۶ ه. ق. عملی ساختند برخلاف انتظار وهابیون بعد از حادثه قتل عام شیعیان کربلا حکومت ایران در مقام اعتراض درآمد.

در این میان، مسامحه و سهل انگاری حکومت عثمانی در قبال اقدامات وهابیون، آن‌ها را به فتنه انگیزی‌های بیشتری واداشت. به طوری که ایشان دو سال بعد از قتل عام شیعیان کربلا در سال ۱۲۱۸ ه. ق. مکه را نیز به اشغال خود درآوردند و مقبره‌ها و قبور مقدسان را تخریب نمودند. اقدامات تجاوزکارانه وهابیان در شرایطی انجام گرفت که ایران درگیر جنگ‌های دوره اول با روسیه تزاری بود و از طرف دیگر دولت عثمانی نیز درگیر مشکلات داخلی و به ویژه شورش‌های بالکان بود. به همین جهت سلطان محمود در سال ۱۸۱۱ م برای رفع غائله وهابی‌ها به پاشای نیرومند مصر، محمدعلی متوسل شد لشکر اعزامی محمد علی از وهابیان شکست خورد و این بار از طریق دیگری درصدد غلبه برآمدند و با ایجاد فساد و رخنه در بین وهابی‌ها در نوامبر ۱۸۱۲ م مدینه به تصرف مصری‌ها درآمد و پس از فتح مکه، طائف و جدّه عبدالله فرمانده وهابیون مجبور به انعقاد صلحی با محمدعلی پاشای مصر گردید. بعد از مدتی درگیری‌ها مجدد آغاز شد و سرانجام در سال ۱۸۴۰ م در اثر فشار انگلیس‌ها، محمد علی مجبور به تخلیه نیروهای خود از عربستان شد (موثقی، ۱۴۸).

گرچه وهابیون همان دیدگاه سنتی یعنی انحصاری دانستن خلافت برای اعراب را، همانند برخی از علمای قبل و مصلحان دوره‌های بعد تکرار می‌کردند، اما آن‌ها شدیدتر از همه، ترک‌ها را نامسلمان، کافر و متعصب خلافت می‌دانستند. بین موضع‌گیری ضدعثمانی‌ها وهابیان کاملاً با سیاست و منافع بریتانیا همسویی داشت. کلام آخر اینکه جنبش وهابی که لوای اتحاد اسلام را در سرداشت نه تنها در این زمینه گام‌های اساسی برداشت بلکه با تسلط بر مکه و مدینه که به ترتیب در سال‌های ۱۲۱۶ و ۱۲۱۸ ه. ق. اتفاق افتاد و با اعمال سیاست‌های مزدورانه در خصوص زائرین عتبات عالیات روابط متشنج‌زای ایران و عثمانی را تشدید نمود (فوتساک، ۱۳۷۹: ۶۹).

۲-۳ مسئله بابیت و بهائیت

به طور کلی دولت‌های استعماری وقت از فرقه‌هایی چون بابیت و بهائیت به عنوان اهرم فشار برای تضعیف دولت مرکزی ایران استفاده می‌کردند. در این میان انگلیس‌ها تلاش می‌کردند تا با دادن حق اقامت به میرزا حسینعلی در هند که مستعمره انگلستان بود، رهبر بهائیان صلاح بایان و بهائیان را در اطاعت ظاهری از حکومت عثمانی دانست و به همین جهت پیشنهاد ژنرال انگلیس را ظاهراً رد کرد اما در باطن رابطه‌ای مسالمت آمیز خود را برای روزهای مبادا با مأموران انگلیس برقرار ساخت چه میرزا حسینعلی نیز متوجه این امر شده بود که دولت عثمانی از جانب علمای شیعی مقیم عتبات و همچنین دولت ایران برای دور کردن آن‌ها از عراق تحت فشار است و دیر یا زود دولتمردان عثمانی به رغم میل باطنی خویش تسلیم خواسته علما خواهند شد حدسیات میرزا حسینعلی به واقعیت پیوست. میرزا حسینعلی تصمیم گرفت تا نامه‌ای به ناصرالدین شاه قاجار

نگاشته و به هر نحو ممکن پوششی بر حقایق و وقایع بابیه در طول بیست و پنج سال بیفکند و از این طریق با مقصر نشان دادن هم مسلکان بابی خود از خویش سلب تهمت کرده و خود را عنصری جدا از بازمدگان جنبش بابیه تلقی نماید و حتی برای اثبات این ادعای خود به نقل نامه‌ای در ضمن این مکتوب پرداخت که قبلاً به پیروان خود نوشته و آن‌ها را به اطاعت و تسلیم و دعا و ثنا نسبت به پادشاه قاجار دعوت کرده بود (ساسانی، ۱۳۶۲: ۱۰۵).

با وجود این تلاش‌ها دولت ایران حاضر نشد به بازگشت بهائیان به ایران اجازه دهد و این بی‌اعتنایی ایران در قبال تقاضای بهاءالله سبب شد تا وی فریبکارانه و با نشان دادن خضوع و فرمانبرداری نسبت به حکومت عثمانی، بار دیگر حمایت سلطان عثمانی را تحصیل نماید. میرزا حسینعلی (بهاءالله) این بار بسیار زیرکانه وارد عمل شد. وی اندیشه‌ای را مورد حمایت و پشتیبانی خود قرار داد که سلاطین عثمانی از زمان سلطان سلیم اول برای به کرسی نشاندن آن در نزد حکومت‌های شیعی از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کردند. بهاءالله رسماً از ادعای سلطان عثمانی مبنی بر اینکه خلیفه مسلمین جهان است حمایت کرد اما از بداقبالی رهبر بهائیان حکومت عثمان دیگر در شرایطی نبود که بتواند مستمسک قرار دادن چنین ادعایی در تثبیت موقعیت متزلزل خود بکوشد. معهداً از این ترفند بهاءالله هم به جایی نرسید. نامه نگاری‌های بهاءالله به سلطان عثمانی بیانگر این واقعیت بود که سران فرقه بهایی هنوز به مساعدت دولتمردان عثمانی امیدوار بودند در هر حال ترفندهای جدید حسینعلی میرزا (بهاءالله) برای جلب رضایت عثمانی به مانند سیاستی که مشارالیه در قبال ناصرالدین شاه قاجار در پیش گرفت به نتیجه‌ای نرسید و بهائیان وقتی از حمایت دولتمردان عثمانی مأیوس شدند خود را پیش از پیش سرسپرده دولت انگلستان نمودند. عثمانی‌ها که همیشه به دنبال بهانه و دستاویزی برای ضربه زدن به ایران بودند وقتی احساس کردند که دیگر از طریق سران بابی و بهایی نمی‌توانند مقاصدشان را در ایران دنبال کنند این بار با حمایت علنی از شورش شیخ عبیدالله نقشبندی که با تحریک طوایف کردنشین در ناحیه شمدینان کردستان صورت گرفت همان سیاست سابق خود را مبنی بر ایجاد ناامنی در مناطق سرحدی ادامه دادند بدین ترتیب تصمیم آن‌ها برای ایجاد تنش در ایران هرگز محدود و منحصر به حمایت آن‌ها از بابیت و بهائیت یا پیش از آن‌ها از وهابیون نبود.

۴ مسئله شاهزادگان، حکام و روشنفکران تبعیدی یا فراری در مناسبات ایران و عثمانی دوره قاجار

یکی از عواملی که روابط سیاسی ایران و عثمانی را در دوره‌ی قاجاریه تحت الشعاع قرار داد. پناهندگی شاهزادگان یا یکی از صاحب منصبان کشوری و لشکری از دو کشور به کشور مقابل بود. نخستین صاحب منصبی که با فرار از سرزمین عثمانی و پناهنده شدن به ایران موجبات تشدید

اختلاف بین دو کشور را فراهم ساخت. عبدالرحمان پاشا حاکم شهر زور بود (جلیلی، ۱۳۸۳: ۲۱ و به بعد).

به سال ۱۲۲۱ هجری قمری که ایران با ارتش روسیه تزاری در حال جنگ بود عبدالرحمان به ایران پناهنده شد، تحت حمایت فتحعلی شاه قاجار قرار گرفت. بار دیگر به حکومت شهر زور و همچنین به ریاست ابن بابان کردستان منصوب گردید. عبدالرحمان پاشا سپاه اعزامی سلطان عثمانی را شکست داد. هفت سال قبل از این نیز جعفر قلی خان دنبلی حاکم خوی که سر از اطاعت دولت مرکزی پیچیده بود پس از شکست در برابر نیروهای شاهزاده قاجار به خاک عثمانی پناهنده شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳/ ۱۴۵۳). به هر حال با ادامه سیاست‌های جانبدارانه ایران از عبدالرحمان پاشا به تدریج زمینه برای شدت یافتن اختلافات ایران و عثمانی آماده گردید. سرکشی برخی از ایلات و عشایر سرحدی نظیر حیدرانلو و سیبکی و تحریک ایشان از جانب دولت عثمانی و تجاوزات وهابیون به عتبات عالیات و حریمین شریفین و سیاست تقریباً منفعلانه عثمانی‌ها در قبال این تجاوزات، اختلافات و سخت‌گیری نسبت به زوار ایرانی، سرانجام جنگ بین دو کشور را اجتناب ناپذیر ساخت.^۱ نگرانی حکومت قاجار از ادامه سیاست حمایت دولت عثمانی از حضور سه شاهزاده ایرانی در خاک عثمانی صرفاً به این مسئله محدود نمی‌شده است که احتمالاً ایشان آلت دست حکومت عثمانی قرار بگیرند.

نامه‌های ارسالی از طرف میرزا جعفرخان به رشید رضا وزیر امور خارجه عثمانی نشان می‌دهد که این نامه‌ها زمانی فرستاده شده است که مسئله هرات و رویارویی نیروهای قاجار و انگلیس تنها چند ماه سپری شده است. انگلیسی‌ها که موفق به متقاعد ساختن محمدشاه قاجار مبنی بر خارج ساختن سپاه قاجار از هرات شده بودند در پی فرصتی بودند تا مشکل جدیدی را برای دربار ایران دست و پا کنند و اصرار ایران برای تحویل گرفتن سه شاهزاده بیشتر ناشی از شیطنت بریتانیا بوده است تا عثمانی (همان، ۴۴۵ الی ۴۶۷). در هر حال به رغم کوشش‌های فراوان دولت قاجار برای بازگرداندن ظل السلطان و دو شاهزاده دیگر، ظل السلطان امیدوار بود تا با مساعدت سلطان عثمانی صاحب تاج و تخت گردد. هرچند اختلافات ارضی در دوره سلطنت محمدشاه به همراه مسائلی چون تحریک ایلات و عشایر از جانب عثمانی‌ها، مورد مربوط به ظل السلطان را تحت الشعاع قرار داده بود با این حال اقامت وی به همراه جمعی دیگر از شاهزادگان قاجار که تعدادشان در حدود ده نفر بود همواره یکی از عوامل ناپایداری روابط مودت آمیز بین دو کشور بود (رئیس‌نیا، ۱۳۸۴: ۲۶۸).

^۱ نصیری، محمد رضا، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)، چ اول، ج ۲، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۸ (سند شماره ۸۱: موضوع سند: شاهزادگان فراری، تاریخ سند، ۴ ربیع الاول ۱۲۵۴ ه. ق.)

تبعید یا فرار شاهزادگان از کشور خویش در دوره‌ی ناصرالدین شاه نیز تداوم یافت در این دوره شاهزاده عباس میرزا ملک آرا برادر ناتنی ناصرالدین شاه به عثمانی پناهنده شد. سال‌های اقامت عباس میرزا ملک آرا با عصر تنظیمات و دوره‌ی اول مشروطیت عثمانی مقارن بود و خواه ناخواه جریان‌های سیاسی و اجتماعی آن دوره روی تفکرات این شاهزاده بی‌تأثیر نبود. به نظر می‌رسد افکار مترقیانه عباس میرزا به طور کلی از طرف مورخان دوره قاجار مغفول مانده است. دولت عثمانی که سعی می‌کرد از عباس میرزا برای ضربه زدن به حکومت ایران استفاده کند. اما این امر با هوشیاری ناصرالدین شاه از راه مال اندوزی و دلجویی از برادرش عباس میرزا، سیاست‌های دولت عثمانی را خنثی نمود. من حیث‌المجموع این عوامل باعث گشت که حکومت ایران به هر طریقی که شده تسهیلات لازم را برای بازگرداندن شاهزاده ایرانی به وطن خود فراهم نماید. با این حال عباس میرزا تا زمانی که مدحت پاشا والی‌گری بغداد را برعهده داشت در عثمانی ماندگار شد و زمانی که رئوف پاشا به جای مدحت پاشا به حکمرانی بغداد منصوب شد از عباس میرزا خواست تا مدتی را به شام رفته و پس از چندی مجدداً به بغداد برگردد (شرح حال عباس میرزا، ملک آرا، ۱۳۵۴: ۹۷).

درخواست والی بغداد صراحتاً از جانب عباس میرزا رد گردید وی که به نظر می‌رسد از عهدشکنی‌های دولت عثمانی و سیاست‌های متناقض گونه آن بسیار رنجیده خاطر بود اقدام به نوشتن نامه‌هایی به مقامات باعالی نمود. در این نامه‌ها عباس میرزا اعلام داشت «که آن همه قول و عهدها که مرا مطمئن نموده به بغداد فرستادید و آن همه حرمت و رعایت که کردید و این اهانت که حال می‌کنید اگر من مقصرم آن همه احترام چه بود اگر بیگناهم چرا باید نفی بلد شوم و گذشته از این‌ها بیست سال متجاوز است که در بغداد سکنی چه کرده‌ام تقصیر مرا ثابت نمایید آنگاه نفی کنید. اگر تقصیرم این است که آمده‌ام خود را به حمایت شما در آورم» (همان، ۹۷ و ۹۸).

شاهزاده دیگری که در دوره ناصرالدین شاه قاجار به دلیل مخالفت با آصف الدوله از حکومت مستبدانه شاه قاجار مورد خشم هیئت حاکمه قرار گرفت «ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس قاجار» از نوادگان فتحعلی‌شاه قاجار بود. این شاهزاده ایرانی که حضورش در عثمانی بحران‌های جدیدی را در روابط دو کشور ایجاد کرد و سلطان عبدالحمید که برخلاف گذشته چندان رغبتی به وجود انجمن اتحاد اسلامی از خود نشان نمی‌داد سیاست منفعلانه‌ای در قبال اندیشه اتحاد اسلام برگزید. به گمان وی بعد از این ماندن شیخ‌الرئیس در سرزمین عثمانی ضرورتی نداشت و ایشان بالاجبار خاک عثمانی را ترک گفته و عازم ایران شدند. ایشان در مبارزات مشروطه خواهی با مردم همگامی می‌کردند و پس از جنبش مشروطیت ایران در سال ۱۳۲۴ هـ. ق. / ۱۹۰۵ م و متعاقب آن با روی کار آمدن محمدعلی شاه که از وی به عنوان مستبدی بدمسلك یاد کرد کماکان در راه مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی که در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ م و وثوق الدوله به اوج خود رسید کوشا بود (صفایی، ۵۸۷).

با افزایش شمار فراریان در کشور ایران و عثمانی به سرزمین یکدیگر، دو کشور مورد بحث توافق کردند که به هیچ عنوان به هیچ ملتجی و فراری از محرم یا غیرمحرم اجازه اقامت در کشور مقابل داده نشود به رغم انعقاد چنین توافق نامه‌هایی، مسئله فراریان دو کشور همواره مطرح بود و از یکی از عوامل تیرگی دو کشور به حساب می‌آمد. علاوه بر این‌ها در بستر و روند تحولات شکل‌گیری طبقه روشنفکر در ایران دوره قاجار از مهم‌ترین تحولات این دوره محسوب می‌شود. از روشنفکرانی که در این دوره عهده‌دار امور بود اما به تدریج مانند سایر روشنفکران ایرانی مورد خشم حکومت وقت قرار گرفت میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله بود.

چون میرزا ملکم در تهران دست به پاره‌ای اعمال زده بود که مغایر نظم مملکت و افکار شاه بود به همین جهت تصمیم به تبعید او به بغداد گرفته شد ولی بعد از اینکه در بغداد نیز موجبات زحمات برای دولت وقت ایران شد تصمیم گرفته شد که موجبات تبعید او را از بغداد به محلی دیگر با هماهنگی دولت عثمانی فراهم شود. این بار دولتمردان عثمانی در مقابل تقاضای دولت ایران مبنی بر اخراج ملکم خان از بغداد سماجت نشان ندادند. میرزا ملکم به استانبول رفت نزدیک به هشت سال در آنجا ماندگار شد. او پس از ورود به استانبول تحت حمایت میرزا حسین‌خان قزوینی (مشیرالدوله و سپهسالار بعدی) وزیر مختار ایران قرار گرفت و پس از جلب توافق ناصرالدین شاه در سفارت ایران در عثمانی به کار پرداخت ملکم از نزدیک شاهد جریان اصلاحات عصر تنظیمات بوده است. ملکم تحولات و رویدادهای عثمانی را بسیار با اهمیت تلقی کرده و دولتمردان ایرانی را دعوت به تعقیب جریان‌ها و آشنایی با تحولات این کشور همسایه می‌نموده است (آدمیت، ۱۳۴۰: ۱۰۰ و ۹۹).

دولت وقت ایران تلاش‌های زیادی را برای عقیم گذاشتن این نوع فعالیت‌ها انجام داد و بارها از باعالی خواست تا از همدلی با ناراضیان دولت عثمانی خودداری کند اما حکومت عثمانی در قبال خواسته‌های ایران روی موافقت نشان نداد (رئیس‌نیا، ۱/ ۱۲۵). بدین ترتیب ادامه فعالیت‌های ضدحکومتی ایرانیان مقیم استانبول و حمایت عثمانی از ایشان عامل مؤثر دیگر در تداوم و پایداری اختلافات دو کشور بود. البته عکس آن نیز صادق بود. شخصیت‌های مغور الفکری که از تعدادی از آن‌ها نام برده شد افراد دیگری نیز بودند که در عرصه سیاست فعال بوده و با کانون‌های روشنفکری در استانبول در تعامل و همفکری بودند اما حضور و ادامه فعالیت‌های سیاسی ایشان نسبت به رجال طراز اول سیاسی، کمتر روابط دو کشور را تحت الشعاع قرار می‌داده است.

جمع بندی و نتیجه‌گیری

همان طور که گفته شد؛ دولتمردان عثمانی از زمان حاکمیت آق قویونلوها بر بخش‌هایی از ایران چشم طمع دوخته بودند و همواره مترصد فرصتی برای ضمیمه کردن قسمت‌هایی از غرب ایران که اهمیت سوق‌الهیاتی برای ایشان داشت بود و با تأسیس سلسله شیعی مذهب صفویه ادعاهای

عثمانی بر بخش‌هایی از ایران کماکان به قوت خود باقی ماند و آن‌ها برای حصول به این هدف به تبیین عقیدتی مستمسک می‌جستند.

بعد از صفویه در زمان نادرشاه و تلاش‌های وی برای حل اختلاف یا حداقل تعامل سازنده با کشور همسایه عثمانی نیز عقیم ماند و در دوره حاکمیت خاندان زند بر ایران روابط ایران و عثمانی از نظر سیاسی اهمیت یافت و برخلاف دوره‌های صفویه و افشاریه تبایل عقیدتی کمتر مورد توجه قرار گرفت و عمدتاً مرزهای طولانی بین دو کشور و اختلاف بر سر اشغال مناطق مرزی، حمایت عثمانی از برخی اعراب ساکن در مرزها، وجود اماکن مقدس شیعیان در کشور عثمانی از مهم‌ترین عوامل اختلاف دو کشور همسایه بوده است.

با تأسیس سلسله قاجار در سال ۱۲۱۰ ه. ق اختلافات موجود بین ایران و عثمانی استمرار یافت و با ظهور پدیده استعمار و رقابت‌های تنگاتنگ دو کشور استعماری وقت یعنی انگلستان و روسیه بر سر منافع خود در شرق خصوصاً ایران و اصرار هر دو کشور برای مداخله و نظارت کامل بر امور داخلی دو کشور ایران و عثمانی تعارضات و دشمنی‌های موجود بین دو کشور مسلمان روبه فزونی گذاشت که در این مورد نقش دیپلماسی مزدورانه انگلیس در تشدید اختلافات بسیار مؤثر بود آن‌ها برای ممانعت از نفوذ بیشتر روس‌ها در جنوب قفقاز و خود ایران، خواهان حفظ اقتدار امپراطوری عثمانی بودند. امپراطوری عثمانی می‌توانست مانعی برای نفوذ بیشتر روس‌ها و حائلی برای حفظ هندوستان به عنوان مستعمره انگلستان باشد و بارزترین مظهر اختلافات دو کشور ایران و عثمانی سرحدات بود. علاوه بر اختلافات ارضی و مرزی وجود ایلات و عشایر ساکن در سرحدات و سرکشی برخی از رؤسای آن‌ها و اینکه خود را گاهی تابع یکی از دو دولت مسلمان قرار می‌دادند از دیگر عوامل مهم بود و چنان که در فصل آخر هم بدان پرداخته شد شاهزادگان مدعی سلطنت یا آن دسته از کسانی که چون عباس میرزا ملک آرا که مورد غضب حکومت وقت قرار گرفته بودند با تبعید یا خود اقامت در سرزمین غیر را بر کشور خود مرجح دانسته و راهی عثمانی می‌شدند. ادامه این روند نیز در مناسبات سیاسی دو کشور ایران و عثمانی تعارضات و اختلافات موجود را تشدید ساخته و اجازه نداد دو کشور همسایه به طور مستمر و پایدار دوره‌ای از صلح و دوستی را تجربه نمایند.

کتاب نامه:

فهرست منابع و مآخذ:

(۱) کتاب‌ها:

آدمیت، فریدون: *امیرکبیر و ایران*، چ هشتم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۸.

----- *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران*، تهران، ۱۳۴۰.

- اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*، چ دوم، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۷.
- اعتماد السلطنه، محمدحسن: *تاریخ منتظم ناصری*، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، چ اول، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
- اعتضاد السلطنه، علیقلی میرزا: *فتنه باب*، با مقدمه و توضیحات عبدالحسین نوایی، چ سوم، تهران، انتشارات بابک، ۱۳۶۲.
- الگار، حامد: *دین و دولت در ایران دوره قاجار*، ترجمه ابوالقاسم سری، چ دوم، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۹.
- جلیل، جلیلی: *کردهای امپراطوری عثمانی*، ترجمه صلاح الدین آشتی، چ اول، تهران، انتشارات پانید، ۱۳۸۳.
- جعفری ولدانی، اصغر: *بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عثمانی*، چ دوم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰.
- حائری، عبدالهادی: *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، چ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- خورموجی، میرزا جعفر: *حقایق الاخبار ناصری*، به کوشش سیدحسین خدیوجم، چ دوم، تهران، نشر نی، ۱۳۶۳.
- خاوری شیرازی، فضل‌الله عبدالنبی: *تاریخ ذوالقرنین*، تصحیح و تحثیه ناصر افشارفر، چ اول، ج ۲، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
- ریاضی هروی، محمدیوسف: *عین الوقایع*، چ اول، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
- رئیس‌نیا، رحیم: *ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم*، چ اول، تهران، انتشارات میناء، ۱۳۸۲.
- رابینو لویی: *دیپلمات‌ها و کنسول‌های ایران و انگلیس*، ترجمه‌ی غلامحسین میرزا صالح، چ اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
- زکی، محمدامین: *تحقیقی درباره‌ی کرد و کردستان*، ترجمه‌ی حبیب‌الله تابانی، چ اول، تبریز، انتشارات آیدین، ۱۳۷۷.
- سپهر، محمدتقی: *ناسخ التواریخ*، به تصحیح جمشید کیان فر، ج ۱-۳، چ اول، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.
- سیاحت‌نامه* موسیو چریکف: ترجمه‌ی آبکار مسیحی، به کوشش علی اصغر عمران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹.

سفرنامه عضدالملک، *عتبات عالیات*، به کوشش حسن مرسلوند، چ اول، تهران، انتشارات موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰.

فشاهی، محمدرضا: *مشروطیت* (گزارش کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران)، چ سوم، تهران، انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۸۶.

کرمانی، ناظم الاسلام: *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام سعیدی سیرجانی، ۲ ج، تهران، نشر پیکان، ۱۳۵۷.

کسروی، احمد: *تاریخ هیجده ساله آذربایجان*، چ دوازدهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸.
گزیده *اسناد سیاسی ایران و عثمانی*، ج ۱-۴، واحد نشر اسناد، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ایران، چاپ‌های مختلف ۱۳۶۹.

مشیرالدوله (مهندس باشی)، میرزا جعفر: *رساله‌ی تحقیقات سرحدیه*، به اهتمام محمد مشیری، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.

نصیری، محمدرضا: *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)*، ۳ ج، تهران، کیهان، چاپ‌های مختلف، ۱۳۶۶ و ...

هدایت، رضاقلی: *تاریخ روضه‌الصفای ناصری*، به اهتمام جمشید کیان فر، چ اول، ۲ ج، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰.

مقالات

آصفی، نصرالله: *جنگ چالدران*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران، س ۱، ش ۲، زمستان ۱۳۳۶ به زبان ترکی (عثمانی و استانبولی).

حائری، عبدالهادی: *امپراطوری عثمانی و دورویه بورژوازی غرب*، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۱۸، ش ۲، تابستان ۱۳۶۴.

رحیملو، یوسف: *در جوانب صلح آماسیه*، مشهد، مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، س ۲۷، ش ۴، زمستان ۱۳۷۰.